

تفسیر سوره مبارکه فجر

این سوره در مکه نازل شده و دارای 30 آیه می باشد:

بسم الله الرحمن الرحيم

والفجر 1 و لیال عشر 2 والشفع والوتر 3 واللیل إذا یسر 4 هل فی ذلک قسم لذی حجر 5 ألم تر کیف فعل ربک بعاد 6
إرم

ذات العماد 7 التي لم یخلق مثلها فی البلاد 8 و ثمودالذین جابوا الصخر بالواد 9 و فرعون ذی الاوتاد 10 الذین طغوا فی
البلاد 11 فأکثروا فیها الفساد 12 فصب علیهم ربک سوط عذاب 13 إن ربک لبالمرصاد 14 فأما الإنسان اذا ما ابتلاه
ربه

فأکرمه و نعمه فیقول ربی أکرم من 15 و أما إذا ما ابتلاه فقدّر علیه رزقه فیقول ربی أهانن 16 کلا بل لا تکرمون الیتیم
17و

لا تحاضون علی طعام المسکین 18 و تأکلون التراث أکلا لما 19 و تحبون المال حبا جما 20 کلا إذا دکت الأرض دکا
دکا 21 و جاء ربک و الملک صفا صفا 22 و جایء یومئذ بجهنم یومئذ یتذکر الإنسان و أنى له الذکری 23 یقول یا لیتنّی
قدمت لحياتی 24 فیومئذ لا یعذب عذابه أحد 25 و لا یوثق و ثاقه أحد 26 یا أیتها النفس المطمئنّة 27 إرجعی إلی
ربک راضیه مرضیة 28 فادخلی فی عبادي 29 و ادخلی جنتي 30

در این سوره تعلق به دنیا بدان جهت که طغیان و کفران به دنبال دارد، مذمت شده، و
اهل دنیا را به شدیدترین عذاب دنیا و آخرت تهدید نموده، روشن می سازد که انسان به
خاطر کوتاه فکریش خیال می کند اگر خدا به او نعمتی داده به خاطر آن است که نزد
خدا کرامت و احترامی دارد، و آنکه مبتلا به فقر و فقدان است، به خاطر این است که در
درگاه خدا خوار و بی مقدار است، ولی به خاطر پندار غلطش هر فساد و طغیانی را مرتکب
می شود، و آن پندار غلط را روپوش و رفوی خطاهای خود می کند، و دومی هم به خاطر
آن پندار غلطش کفر می گوید (و به هر ذلتی تن می دهد) و حال آنکه امر بر او مشتبه
شده، بلکه اگر قدرت و ثروت دارد و اگر مبتلا به فقر و تنگی معاش است، همه به منظور
امتحان الهی است، تا روشن کند چه چیز از دنیایش برای آخرتش از پیش می فرستد.

پس قضیه به آن صورت که انسان توهم می کند و به زبان هم جاری می سازد نیست،
بلکه به صورتی است که به زودی در قیامت که حساب و جزا به پا می شود، روشن می
سازد که آنچه به او رسید چه فقر و ناتوانی و چه ثروت و قدرت همه امتحان بود، که او

می توانست از دنیایش برای آخرتش گرفته، از پیش بفرستد، ولی نفرستاد، و عذاب آخرت را بر ثوابش ترجیح داد، پس از میان همه مردم دنیا کسی به سعادت زندگی آخرت نمی رسد، مگر نفس مطمئنه و کسی که دلش به پروردگارش گرم است و تسلیم امر او است ، و در نتیجه بادهای کننده گرفتاریها، او را از جای نمی کند و در او تغییر حالت پدید نمی آورد، و اگر ثروتمند شد طغیان نمی کند و اگر فقیر شد کفران نمی ورزد، و سوره مورد بحث به شهادت سیاق آیاتش در مکه نازل شده.

و الفجر و لیال عشر و الشفع و الوتر و اللیل اذا یسر هل فی ذلک قسم لذی حجر

(فجر (به معنای صبح، و) شفع (به معنای جفت است.

و در جمله (و اللیل اذا یسر (کلمه) “یسر” به معنای رفتن شب، و پشت کردن آن است، و کلمه) حجر (به معنای عقل است،) پس در این آیه به صبح، و شبهای دهگانه و شفع و وتر و شب، وقتی پشت می کند، سوگند یاد شده.

وجوه مختلف درباره مراد از (فجر،) (لیال عشر (و) شفع و وتر (که بدانها سوگند یاد شده است

و چه بسا بتوان ادعا کرد که ظاهر سوگند به (فجر (قسم به همه صبح ها باشد، و بعید هم نیست که منظور از آن تنها صبح روز عید قربان دهم ذی الحجه باشد.

و بعضی گفته اند: مراد صبح ذی الحجه است. بعضی دیگر گفته اند: صبح محرم، یعنی اول سال قمری است. و بعضی گفته اند: صبح روز جمعه است بعضی دیگر گفته اند: فجر شب مزدلفه است. و بعضی مراد از آن را نماز صبح دانسته اند. بعضی منظور از آن را همه روز یعنی از صبح تا شام دانسته اند و بعضی گفته اند: منظور شکافته شدن و جوشیدن

چشمه سارها از لای سنگها است، و از این قبیل سخنان که هیچ مدرکی بر آن دلالت ندارد زیاد گفته اند.

(و لیال عشر - (چه بسا مراد از آن از اول تا دهم ذی الحجه باشد، و اگر کلمه (لیال را نکره آورده خواسته است به عظمت آن اشاره کند، نه اینکه عمومیت آن را برساند.

بعضی گفته اند: منظور دهه آخر ماه رمضان است. یکی دیگر گفته : دهه اول رمضان است. سومی گفته دهه اول محرم است چهارمی گفته : اگر مراد از فجر نماز صبح باشد مراد از شبهای دهگانه هم عبادت در آنها است.

(و الشفع و الوتر - (این جمله با روز ترویبه - هشتم ذی الحجه - و روز عرفه قابل انطباق هست، مخصوصا این تطبیق در صورتی که مراد از فجر و لیالی دهگانه فجر ذی الحجه و شبهای دهه اول آن باشد مناسب تر است.

ولی بعضی گفته اند: مراد دو رکعت نماز معروف به (شفع (و یک رکعت نماز معروف به (وتر (است، که در آخر شب خوانده می شود. بعضی دیگر گفته اند مراد مطلق نمازها است، که بعضی شفع - دو رکعتی و چهار رکعتی - و بعضی دیگر وتر - یک رکعتی و سه رکعتی - است. بعضی دیگر گفته اند: شفع، روز قربان و وتر، روز عرفه نهم ذی الحجه است . و بعضی گفته اند: شفع تمام انسانها است، به دلیل اینکه فرموده) : و خلقناکم ازواجاً، و وتر خدای تعالی است، که تک است، و بر طبق هر یک از این اقوال روایاتی هم رسیده، که به زودی در بحث روایتی آینده از نظر خواننده خواهد گذشت ان شاء الله.

بعضی دیگر گفته اند: منظور جفت و طاق از هر عددی است، و اگر به شفع و وتر سوگند یاد کرده در حقیقت به عدد قسم خورده، چون هر اندازه و مقداری به وسیله عدد حساب و ضبط می شود، و این نعمت عدد خود از بزرگترین نعمت های خداست. بعضی هم گفته اند: شفع و وتر همه مخلوقات است، برای اینکه هر چیزی که تصور کنی یا طاق است و

یا جفت. بعضی دیگر گفته اند: وتر آدم و شفع همسر او است. بعضی گفته اند شفع شبها و روزها است، و وتر تنها آن روزی است که دنبالش شب نیاید، و آن روز قیامت است. بعضی دیگر گفته اند: شفع صفا و مروه، و وتر بیت الحرام است. بعضی گفته اند: مراد از کلمه (شفع) (روزهای قوم عاد، و منظور از وتر شبهای آن است. و بعضی گفته اند: شفع درهای بهشت است، که جفت است، چون هشت در است، و وتر درهای دوزخ است که هفت در است، و از این قبیل اقوال بسیاری که بعضی از مفسرین تا سی و شش قول شمرده اند و اکثر آنها بدون دلیل است.

(و اللیل اذا یسر - (یعنی شب در هنگامی که می گذرد و این جمله در معنای آیه (و اللیل اذا ادبر (است، و ظاهرش این است که لام در آن برای جنس باشد، پس مراد از (اللیل (مطلق و همه آخر شبها است.

و بعضی گفته اند : مراد از آن شب مزدلفه است، که همان شب عید قربان است، که حاجیان از عرفات وارد مزدلفه می شوند، و در آنجا همگی به عبادت خدا می پردازند، تا صبح شود، آنگاه از آنجا به منی کوچ می کنند. ولی این وجه صحیح نیست، و مخصوصا بنا بر اینکه مراد از شبهای ده گانه، دهه اول ذی الحجه باشد درست در نمی آید، چون شب مزدلفه هم جزو آن ده شب است، که بدان سوگند یاد شده، دیگر معنی ندارد به آن سوگند خورده باشد.

(هل فی ذلک قسم لذی حجر - (آیا این سوگندها برای هر صاحب خرد کافی نیست ؟ یعنی کافی است، و صاحب عقل که معنای سخن را می فهمد، و حق را از باطل تمیز می دهد، که وقتی خدای تعالی به چیزی سوگند خورد با در نظر داشتن اینکه سوگند را به چیزی می خورند که دارای شرافت و منزلتی باشد، یقین می کند که آنچه به خاطرش سوگند خورده حق است، آن هم حقی موکد، که جای هیچ تردیدی در درستی آن نیست.

جواب قسمهای مذکور حذف شده، چون آیات بعدی که از عذاب اهل طغیان و کفران در دنیا و آخرت و ثواب نفوس مطمئنه خبر می دهد، بر آن دلالت داشته می رساند که : سوگندها برای اثبات این معنا بوده که خدای تعالی به بعضی از خلائق نعمت می دهد، و از بعضی دیگر دریغ می دارد، همه برای امتحان است، و حذف این جواب و اشاره به آن هم به طور کنایه رساتر است، و هم در باب تهدید و انذار و بشارت موکدتر است.

الم تر کیف فعل ربک بعد

منظور از (عاد (قوم عاد اولی است، که امت هود پیامبر بودند و داستانشان در قرآن کریم مکرر آمده، و اشاره شده به اینکه آنان در احقاف می زیستند.

ارم ذات العماد التی لم یخلق مثلها فی البلاد

کلمه (عماد (که جمعش عمد می آید به معنای پایه ای است که ساختمان بدان تکیه دارد.

مراد از (ارم ذات العماد)

و ظاهر دو آیه مورد بحث این است که) : ارم (نام شهری برای قوم عاد بوده شهری آباد و بی نظیر و دارای قصرهای بلند و ستونهای کشیده و در زمان نزول این آیات اثری از آنان باقی نمانده، آثارشان به کلی از بین رفته بود، و هیچ دسترسی بر جزئیات تاریخ آنها نمانده بود، البته ممکن است چیزی از تاریخ آنان در افسانه ها آمده باشد، ولی مدرک قابل اعتمادی ندارد، تنها خاطره قابل اعتمادی که از آنها بر جای مانده همین مقداری است که قرآن کریم نقل کرده و به طور اجمال می فهماند که قوم عاد بعد از قوم نوح

بودند و در احقاف زندگی می کردند، و مردمی درشت هیکل و نیرومند، و در عهد خود از سایر اقوام متمدن تر بودند، شهرهایی آباد و خرم و زمین هایی حاصلخیز و باغهایی از خرما و انواع زراعت ها داشتند، و در بین اقوام دیگر مقامی ارجمند داشتند، که شرح داستان شان در تفسیر سوره هود گذشت.

ولی بعضی گفته اند: مراد از ارم همان قوم عاد است، و اگر قوم عاد را ارم خوانده بدان جهت بوده که چون کلمه (ارم) نام پدر بزرگ این قوم بوده لذا خود قوم را هم ارم گفتند، همانطور که تیره ای از اهل مکه را قریش می نامند و معنایش قریشیان است، و یا یهودیان را اسرائیل می نامند، با اینکه منظور بنی اسرائیل است، و مراد از ذات عماد بودن آنان، نیرومندی و سطوت ایشان است.

و معنای آیه این است که : آیا ندیدی که پروردگارت به قوم عاد که همان قوم ارم باشند چه کرد؟ قوم ارم که مردمی نیرومند و قهرمان بودند، و نظیرشان در هیچ سرزمینی خلق نشده بود که مانند آنان درشت هیکل و نیرومند باشند، و تسمه از پشت همه بلاد و یا همه اقطار زمین کشیده باشند، و لیکن این معنا از ظاهر لفظ آیه بعید است

و از آن دورتر معنایی است که بعضی دیگر کرده و گفته اند که : مراد از ذات العماد بودن آنان، این است که تا هوا مساعد بوده در شهر خود بودند و در فصول دیگر به نقاط خوش آب و هوا رفته سپس مجدداً به منزل خود بر می گشتند.

و داستان بهشت ارم یکی از افسانه های معروف قدیمی است، که از وهب بن منبه و کعب الاحبار روایت شده.

و ثمود الذین جابوا الصخر بالواد

ماده)جوب (به معنای قطع کردن است، می فرماید مردم عاد صخره های عظیم دامنه کوه ها را قطع کردند و به صورت خانه در آوردند، پس این جمله در معنای آیه)و تنحتون من الجبال بیوتا (است.

وجه توصیف فرعون به)ذی الاوتاد (

و فرعون ذی الاوتاد

منظور از این فرعون، فرعون زمان موسی (علیه السلام) است، و اگر او را)ذی الاوتاد (خوانده برای این بوده که - بنابر آنچه در روایات آمده - هرگاه می خواسته کسی را شکنجه کند، روی زمین می خوابانده، و با چهار میخ چهار دست و پایش را به زمین میخکوب می کرده، و چه بسا روی چوب می خوابانده، و او را میخکوب می کرده، مؤید این روایات، رفتاری است که قرآن از فرعون نسبت به ساحرانی حکایت نموده که به موسی ایمان آوردند که به ایشان گفت) : و لا صلبنکم فی جذوع النخل (، معلوم می شود هر کس را می خواستند دار بزنند دو دست و دو پایش را بر چوبه صلیب میخکوب می کردند.

الذین طغوا فی البلاد فاکثروا فیها الفساد

این دو آیه صفت نامبردگان از عاد و ثمود و فرعون است، می فرماید اینها اقوام و اشخاصی بودند که در بلاد طغیان نموده، فساد را در آنها گسترده کردند.

فصب علیهم ربک سوط عذاب

کلمه) صب (در مورد آب، به معنای ریختن آن است، و اما در مورد شلاق عذاب، کنایه است از عذاب پشت سر هم و شدید، و نکره آوردن کلمه) عذاب (به منظور بزرگ جلوه دادن آن است و معنای آیه این است که : پروردگارت به خاطر طغیان و گسترش دادن فساد، عذاب شدیدی بر این طاغیان نازل کرد، عذابی پشت سر هم و غیر قابل وصف.

ان ربک لبالمرصاد

کلمه) مرصاد (به معنای آن محلی است که در آنجا به کمین بنشینند و منتظر رسیدن شکار و یا دشمن باشند، و بر مرصاد بودن خدای تعالی با اینکه او منزّه است از نشستن در مکان، کنایه ای است تمثیلی، که می خواهد بفهماند خدای تعالی مراقب اعمال بندگانش است ، همانطور که انسان در کمین نشسته مراقب حرکات و سکناات دشمن خویش است، و منتظر است تا او را دستگیر کند و یا به قتل برساند، و خود او هیچ خبر ندارد از اینکه دشمنش در صدد دستگیری و یا کشتن او است، خدای سبحان هم مراقب اعمال بندگان خویش است، همینکه طغیان کردند و فساد را گسترش دادند ایشان را به شدیدترین وجهی عذاب می کند.

در آیه مورد بحث داستان عذاب کردن طاغیان و فساد انگیزان امت های گذشته را تعلیل می کند و می فهماند که اگر آنان را عذاب کرد به خاطر این است که او رب است، و سنت او بر همین معنا جاری است، و کلمه) رب (را به کاف خطاب اضافه نموده فرمود) : پروردگار تو ایشان را عذاب کرد (پس عذابش منحصر در امت های گذشته نیست، بلکه در امت تو نیز جریان دارد.

حکایت زبان حال نوع آدمی که آزمایش خدا با اکرام و نعمت دادن را به حساب ممتاز بودن خود از دیگران می گذارد

فاما الانسان اذا ما ابتليه ربه فاکرمه و نعمه فيقول ربی اکرمن

این آیه به دلیل اینکه حرف (فاء) در آغاز آن آمده نتیجه گیری از آیات قبل است، و در آن حال آدمی را در صورتی که نعمتش زیاد شود و صورتی که از نعمت محروم باشد بیان می کند، گویا فرموده: گفتیم انسان زیر نظر خدای تعالی است، و خدای تعالی در کمین او است تا ببیند به صلاح می گراید و یا به فساد، و او را می آزماید، و در بوته امتحان قرارش می دهد، یا با دادن نعمت، و یا با محروم کردنش از آن، این از نظر واقع امر و اما انسان این واقعیت را آن طور که باید در نظر نمی گیرد، او وقتی مورد انعام خدای تعالی قرار می گیرد خیال می کند نزد خدا احترام و کرامتی داشته، که این نعمت را به او داده، پس او هر کاری دلش بخواهد می تواند بکند، در نتیجه طغیان می کند و فساد را گسترش می دهد، و اگر مورد انعام قرارش ندهد و زندگیش را تنگ بگیرد، او خیال می کند که خدای تعالی با او دشمنی دارد و به وی اهانت می کند، در نتیجه به کفر و جزع می پردازد.

پس مراد از جمله (فاما الانسان) (این است که: نوع انسان بحسب طبع اولی اینطور است، نه اینکه فرد فرد همه انسانها اینطورند، بنابر این، الف و لام) الانسان (برای جنس است، نه برای استغراق).

(اذا ما ابتليه ربه - (یعنی وقتی او را مورد امتحان قرار دهد، و عامل در کلمه) اذا (حذف شده، تقدیرش) کائنا اذا ما ابتليه (...است).

بعضی گفته اند: عامل در آن کلمه (فيقول) (است، که بعد از کلمه) اذا (آمده و تقدیرش (فاما الانسان فيقول ربی اکرمن اذا ما ابتليه ربه) (است، یعنی انسان می گوید: پروردگارم احترامم کرده، و این را وقتی می گوید که خدا مورد امتحانش قرار داده باشد.

و جمله) فاکرمه و نعمه (تفسیر کلمه) ابتلاء (است، و مراد از اکرام و تنعیم، اکرام و تنعیم صوری است، و به عبارت دیگر مراد اکام و تنعیم حدوثی است، نه بقایی، و می خواهد بفرماید خدای تعالی او را اکرام کرده و نعمت داده تا شکرش را بجای آرند و بندگیش کنند، و لیکن انسان همان را مایه درد سر خود کرد و در راهی مصرف کرد که مستحق عذاب گردید.

(فیقول ربی اکرم من - (یعنی می گوید خدای تعالی مرا مورد کرامت و نعمتی از خود قرار داد، به دلیل این که به من نعمتهایی داده که به دیگران نداده، و یا به عبارتی خیال می کند که این قدرت و دارایی که به او داده اند هم اکرام و تنعیم حدوثی است و هم بقایی، و به همین جهت به خود اجازه می دهد هر کاری که خواست بکند، چون وقتی انسان پنداشت بقای نعمت و قدرتش تضمین شده، هر کاری بخواهد می کند.

در اینجا سؤالی است و آن اینکه این جمله که مورد بحث ما است حکایت زبان حال انسان است، و از دیدگاه یک انسان طبیعی خبر می دهد، و از اینکه می گوید) رب من مرا اکرام کرده (و خدای تعالی را رب خود معرفی می کند، بر می آید که گوینده این سخن، خدا و ربوبیتش را قبول دارد، با اینکه وثنی مذهبانی که منکر ربوبیت صانعند معتقد به چنین چیزی نیستند؟

پاسخ این سؤال این است که : همانطور که در سؤال آمده بود سخن مذکور زبان حال فطرت است، و وثنی مذهبانی هم به حسب فطرتشان اعتراف به این معنا دارند، هر چند که به زبان نمی گویند و از اقرار بدان استنکاف می ورزند، علاوه بر این قرآن کریم خواسته است رعایت مقابله با جمله) اذا ما ابتلیه ربه (را کرده باشد.

و آزمایش خدا با فقر و تنگدستی را اهانت و خواری از ناحیه خدا می پندارد

و اما اذا ما ابتليه فقدر عليه رزقه فيقول ربى اهانن

یعنی وقتی خدای تعالی او را مورد آزمایش قرار می دهد و به این منظور رزقش را تنگ می گیرد، می گوید پروردگار من مرا خوار کرد، و به هیچم نگرفت.

از مجموع دو آیه، سه نکته استفاده می شود:

اول اینکه : از تکرار کلمه ابتلاء، هم در نعمت و هم در محروم کردن استفاده می شود که هم نعمت دادن خدا امتحان است، و هم نعمت ندادنش، همچنان که آیه زیر هم همین معنا را تذکر داده می فرماید) : و نبلوكم بالشر و الخير فتنه (، پس این آیه انسان را در طرز تفکرش تخطئه می کند.

دوم اینکه : نعمت دادن خدا را بدان جهت که نعمت او فضل و رحمت است اکرام و احترام خدا نسبت به انسان است، (چون با نعمت دنیا است که می توان بهترین آخرت را تحصیل کرد)، و معلوم است که این نعمت تا زمانی احترام از ناحیه خدا است که خود انسان آن را وسیله عذاب دوزخ قرار ندهد.

سوم اینکه : این دو آیه با هم می فهمانند که انسان سعادت در زندگی را عبارت می داند از تنعم در دنیا و داشتن نعمت های فراوان، و ملاک داشتن کرامت در درگاه الهی را همین داشتن نعمت فراوان می داند، و بر عکس ملاک نداشتن قدر و منزلت در درگاه خدا را نداشتن پول و ثروت می پندارد، در حالی که نه اولی ملاک احترام است و نه دومی ملاک نداشتن حرمت است، بلکه ملاک در داشتن قدر و منزلت نزد خدا تقرب به خدای تعالی از راه ایمان و عمل صالح است، حال چه اینکه آدمی دارا باشد و چه فقیر، پس داشتن و نداشتن مال هر دو امتحان است، مفسرین در معنای این دو آیه وجوهی دیگر ذکر کرده اند که چون فایده ای نداشت متعرضش نشدیم.

کلا بل لا تکرمون الیتیم و لا تحاضون علی طعام المسکین

اصل (تحاضون) (تتحاضون) است، که به معنای تحریک و تشویق کردن یکدیگر است، می فرماید: شما نه یتیم را احترام می کنید، و نه یکدیگر را بدادن صدقه بر مساکین تهی دست سفارش و تشویق می کنید، و منشا این رفتار تان مال دوستی است، که در دو آیه بعد می فرماید: و تحبون المال حبا جما. (

و تاكلون التراث اکلا لما

کلمه (لم - (با تشدید میم - به معنای این است که : انسان سهم خودش و دیگران را به خود اختصاص دهد، و خلاصه هر چه به دستش بیاید بخورد، چه پاک و مال حلال باشد و چه خبیث، و آیه مورد بحث جمله (بل لا تکرمون الیتیم (را تفسیر می کند، می فرماید دلیل آن این است که مال یتیم هم اگر به دستتان برسد می خورید.

و تحبون المال حبا جما

کلمه (جم - (با تشدید جیم - به معنای بسیار و بزرگ از هر چیز است، و این جمله آیه قبلی را که می فرمود: و لا تحاضون (...تفسیر می کند، می فرماید علت آن این است که مال را به مقدار بسیار زیاد دوست می دارید.

کلا اذا دکت الارض دکا دکا

کلمه (دک (با تشدید کاف به معنای دق و کوبیدن سخت است، و مراد از ظرف (اذا - زمانی که (حضور روز قیامت است.

در این جمله برای بار دوم کلمه (کلا) را می آورد، و برای بار دوم پندار آدمیان در حال دارایی و نداری را رد می کند، و جمله (اذا دکت الارض ...) در مقام تعلیل رد مذکور است، و حاصل معنا چنین است که آنطور که انسانها به حسب طبع می پندارند نیست، به علت اینکه به زودی در وقتی که قیامت بپا شود متوجه می شوند که زندگی دنیا و آنچه در آن از فقر و غنا و امثال آن بود مقصود بالذات نبود، و او آن را مقصود بالذات و یا ساده تر بگویم هدف پنداشت، و چون دنیا را هدف پنداشت چیزی برای آخرتش نفرستاد، آن وقت آرزو می کند ای کاش (قدمت لحياتي) (برای زندگی واقعیم چیزی از پیش فرستاده بودم، با اینکه آرزو، نه خیری به او می رساند، و نه عذابی را از او رفع می کند. مراد از آمدن پروردگار در قیامت (و جاء ربك و الملك ...)...

و جاء ربك و الملك صفا صفا

در این جمله نسبت آمدن به خدای تعالی داده، و این تعبیر از متشابهات است که آیه (لیس کمثله شیء)، و آیاتی که خواص قیامت را ذکر می کند، و مثلاً می فرماید آن روز همه سبب ها از کار می افتد، و همه حجابها کنار می رود، و بر همه مکشوف می شود که خدا حق مبین است، این متشابه را تفسیر می کند، و تشابه آن را بر طرف می سازند.

روایاتی هم که می گوید منظور از آمدن خدا آمدن امر خدا است و قرآن هم می فرماید: و الامر یومئذ لله (همه در مقام رفع این تشابه است).

و به وجهی، موید اینکه گفتیم منظور از آمدن خدا این است که در آن روز با از کار افتادن اسباب، همه کاره خود خدا بدون هیچ واسطه است، آیه زیر است که می فرماید: هل ینظرون الا ان یتیهم الله فی ظلل من الغمام و الملئکه و قضی الامر (چون اگر این آیه

ضمیمه شود به آیه زیر که می فرماید) :هل ينظرون الا ان تاتيهم الملائكة او ياتي امر ربك (

چنین به دست می آید که منظور از آمدن خدا در آیه سوره بقره آمدن امر خدا است، که در آیه سوره نحل آمده. پس معلوم شد در آیه مورد بحث اضافی حذف شده، و تقدیر آیه (جاء امر ربك (است، و یا نسبت آمدن به خدا دادن در آیه شریفه از باب مجاز عقلی است، و اما بحث درباره آمدن ملائکه و اینکه آمدنشان صف به صف است، نظیر بحثی است که در سابق گذشت.

و جی ء یومئذ بجهنم...

بعید نیست که مراد از (آوردن جهنم (، پرده برداری از روی آن باشد، همچنان که در آیه زیر همین تعبیر آمده فرموده) : و برزت الجحیم لمن یری (و نیز آیه زیر که می فرماید) :و برزت الجحیم للغاوين (و آیه زیر که می فرماید) :لقد كنت في غفلة من هذا فكشفنا عنك غطاءك فبصرک اليوم حدید. (

متذکر شدن و (یا لیتنی (گفتن انسان در قیامت

(یومئذ يتذكر الانسان - (یعنی در آن روز انسان به روشن ترین وجه متذکر می شود، که آنچه در دنیا به او دادند چه خیرش و چه شرش همه از باب امتحان بوده و او در کار خود کوتاهی کرده این آن معنایی است که سیاق آیه می دهد.

(و انی له الذکری - (یعنی از کجا می تواند متذکر شود، و این کنایه است از اینکه تذکرش در آن روز هیچ سودی به حالش ندارد، چون وقتی تذکر سودمند است که بتواند

به وسیله توبه با عمل صالح آنچه را فوت شده جبران کند، و روز جزا جای توبه و عمل نیست.

يقول يا ليتني قدمت لحياتي

یعنی ای کاش در دنیا برای این زندگیم که زندگی آخرت است توشه ای فرستاده بودم، ممکن هم هست معنایش این باشد که ای کاش در دنیا برای این زندگیم که حقیقت زندگی است توشه ای فرستاده بودم، چون قرآن کریم زندگی دنیا را لهو و بازی یعنی سرگرمی بیهوده خوانده و فرموده: *و ان الدار الاخره لهدی الحیوان لو کانوا یعلمون* . (و مراد از تقدیم در جمله) قدمت (از پیش فرستادن عمل صالح است برای زندگی آخرت، و مضمون آیه آرزویی است که انسان در هنگام رسیدن به قیامت و متذکر شدن از دیدن حقایق آن از خود سر می دهد، و به رای العین می بیند که تلاشش در دنیا سودی به حالش نمی دهد).

فیومئذ لا یعذب عذابه احد و لا یوثق وثاقه احد

ضمیر در (عذابه) (و در) وثاقه (به خدای تعالی بر می گردد، و معنای آیه این است که در امروز عذاب خدا آنچنان سخت است که احدی از خلق کسی را آنطور عذاب نکرده، و در بند کردنش آنچنان سخت است که احدی از خلق کسی را آنطور در بند نکرده، و این تعبیر کنایه است از شدت در تهدید.

بعضی از قاریان دو کلمه (لا یعذب) (و) (لا یوثق) را به فتحه ذال و فتحه ثاء قرائت کرده اند و آن دو را صیغه مجهول دانسته اند که بنابر این قرائت دو ضمیر

در (عذابہ (و) وثاقہ (به انسان بر می گردد و معنای آیه چنین می شود هیچ کس در امروز عذاب این انسان و گرفتاری او را ندارد.

(نفس مطمئنہ (نفسی است که با ایمان به پروردگار و یاد او سکونت یافته، به مقام رضا رسیده است و...

یا ایتها النفس المطمئنه

آنچه از سیاق آیه یعنی مقابل قرار گرفتن این نفس با اوصافی که برای آن ذکر شده با انس انی که قبل از این آیه مورد سخن بود و اوصافش از جمله دل بستگی اش به دنیا و طغیان و فساد و کفرانش و سوء عاقبتش ذکر می شد استفاده می شود این است که نفس مطمئنہ، نفسی است که با علاقمندی و یاد پروردگارش سکونت یافته بدانچه او راضی است رضایت می دهد و در نتیجه خود را بنده ای می بیند که مالک هیچ خیر و شری و نفع و ضرری برای خود نیست و نیز دنیا را یک زندگی مجازی و داشتن و نداشتن و نفع و ضرر آن را امتحانی الهی می داند و در نتیجه اگر غرق در نعمت دنیایی شود، به طغیان و گسترش دادن به فساد و به علو و استکبار، وادار نمی شود، و اگر دچار فقر و فقدان گردد این تهی دستی و ناملایمات او را به کفر و ترک شکر و نمی دارد، بلکه همچنان در عبودیت پای برجا است و از صراط مستقیم منحرف نمی شود، نه به افراط و نه به تفریط.

ارجعی الی ربک راضیه مرضیه

بعضی پنداشته اند که این خطاب بعد از حسابرسی نفوس مطمئنہ به ایشان می شود. و لیکن به نظر ما ظرف این خطاب از اول تا به آخر روز قیامت است، یعنی از همان لحظه ای که نفوس مطمئنہ زنده می شوند، تا لحظه ای که داخل بهشت می شوند بلکه از

لحظه ای که مرگشان می رسد مورد این خطاب هستند تا وقتی که به جنت الخلد در می آیند.

و اگر نفوس مطمئنه را به وصف (راضیه (و (مرضیه (توصیف کرده ، برای آن است که اطمینان و سکونت یافتن دل به پروردگار مستلزم آن است که از او راضی هم باشد، و هر قضا و قدری که او برایش پیش می آورد کمترین چون و چرایی نکند، حال چه آن قضا و قدر تکوینی باشد، و چه حکمی باشد که او تشریع کرده باشد، پس هیچ سانحه به خشم آورنده ای او را به خشم نمی آورد، و هیچ معصیتی دل او را منحرف نمی کند، و وقتی بنده خدا از خدا راضی باشد، قهرا خدای تعالی هم از او راضی خواهد بود، چون هیچ عاملی به جز خروج بنده از زی بندگی خدا را به خشم نمی آورد، و بنده خدا وقتی ملازم طریق عبودیت باشد مستوجب رضای خدا خواهد بود، و به همین جهت دنبال جمله راضیه جمله مرضیه را آورد.

فادخلی فی عبادی و ادخلی جنتی

این آیه به دلیل اینکه حرف (فاء (در اولش در آمده نتیجه گیری از جمله (ارجعی الی ربک (است، می فرماید: چون راضی و مرضی به سوی پروردگارت بر می گردی پس در زمره بندگانم در آی و در بهشتم داخل شو، و این فرمان دلالت دارد بر اینکه صاحب نفس مطمئنه در زمره بندگان خدا است، و حائز مقام عبودیت است.